

طبیعت در معلقهٔ امری‌القیس

اثر: دکتر محسن پیشوایی

عضو هیئت علمی دانشگاه کردستان

(از ص ۱۴۳ تا ۱۶۱)

چکیده:

ابوالحارث جُنْدُح پسر حُجْر مشهور به "امرئ‌القیس" شاعر برجسته عصر جاهلی را یکی از مبتکران فنون شعر به شمار آورده‌اند. او اولین شاعری است که اخبار کاملی از وی در دست است و در میان شاعران هم عصرش به گریستن و گریاندن و ارائهٔ تصاویر شعری دلنشین که بعدها برای دیگران الگوئی معروف گردید، و همچنین به وصف‌های کوتاه ولی پر محتوا از سایرین ممتاز است.

معروف‌ترین شعر امری‌القیس معلقهٔ اوست. این قصیده نمادی از ویژگیهای شعری وی است، زیرا صور و الفاظ و اغراضی را در بردارد که بیانگر نگرش شاعر به طبیعت و مظاهر آن است.

بر این معلقه شرحها زیاد نوشته شده است. اما این مقال تنها توانائیها و تأمل شاعر در وصف برخی از جلوه‌های طبیعت و خطوط ناپیدای آن، از خُرد و کلان، می‌پردازد و علل و عوامل مؤثر در شکل‌گیری دیدگاه شاعر را مورد بررسی قرار می‌دهد و بیان می‌کند که چرا و چگونه او به نمادهای طبیعت با چنان نگرشی پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: بت‌گر خیال، عاشق حیران، صورتگر بادیه،

بادیه پیمای صبور، شاعر برتر از آقران.

مقدمه:

یکی از موضوعات مهم در ادب جاهلی، "شعر وصف" است که معمولاً شاعر بعد از مقدمه تغزلی، سوار بر شتر به بیان سفرش در صحرا و در نوردیدن مسافتهای طولانی دور و دراز می پردازد و آنگاه وصف مفصلی از شتر را آغاز می کند. شاعران جاهلی گاه شتر را به "قصری" (معلفه طرفه، بیت ۱۹) تشبیه نموده اند که چهار ستون بدنش پایه های آن است، و گاه او را به "کشتی" (همان، بیت ۲۳) یا "پل" (همان، بیت ۲۲) تشبیه کرده اند. پاهایش را به "تنه درخت" (همان، بیت ۲۱) و دستهایش را به "سنگ سخت" (همان، بیت ۲۵) و ستون فقراتش را به "کمان پهلوانان" (همان، بیت ۲۰) و استخوانهایش را به "تخته های تابوت" (همان، بیت ۱۲) مانند کرده اند. شتر را به حیواناتی از قبیل "شتر مرغ" (همان، بیت ۱۳)، "گاو وحشی" (همان، بیت ۳۵) یا "گورخر" (معلفه لبید، بیت ۲۵) نیز تشبیه کرده اند.

این شاعران گاهی درگیری سگهای شکاری خود را با گاوان وحشی توصیف می کرده اند ((المفضلیات) ۱۹۸۸م، قصیده ش ۱۱۷)). جاحظ می گوید: "طبق رسم شاعران، در مقدمه شعر مرثیه یا موعظه، سگهای تازی ماده گاو وحشی را می کشتند. اما در شعر مدیحه اگر شاعر در توصیف، ناقه اش را به گاو وحشی مانند کرده بود، معمولاً این سگهای تازی بودند که بوسیله گاو وحشی کشته می شدند. البته این عیناً تکرار امر واقع نبود، چه، در چنان برخوردی ندرتاً نره گاوان تازی ها را هلاک یا مجروح می کردند، و اکثراً شکار آسیب می دید و سگان غلبه کرده، سالم می جستند و صاحبشان توفیق و سود می یافت" (جاحظ، الحیوان، ج ۲، ص ۱۱۸). اینکه برخلاف جریان واقع در شعر بیشتر سگها هستند که کشته می شوند، ظاهراً تفالی است رمزی و سمبولیک از کشته شدن دشمنان ممدوح که معمولاً به سگ تشبیه می شده اند (همان، ج ۲، ص ۱۱۹).

در وصف "بز" ((المفضلیات، قصیده شماره ۳۳) و همچنین "اسب" (همان، قصیده ش ۶) که معمولاً به دوندگان و درندگان تشبیه شده اند شعر فراوان است. طفیل غنوی (جاحظ،

الحيوان ج ۴، ص ۴۱۶)، اسبش را به "گرگ" تشبیه کرده است:

كَسِيدَ الْعَصَا الْعَادِي أَضْلَّ جِرَاءَهُ عَلَى شَرْفِ مُسْتَقْبَلِ الرِّيحِ يَلْحَبُ
مانند گرگ شتابان بیشه، که توله اش را گم کرده، بر بلندی در خلاف جهت باد
می دود.

و امری القیس در وصف اسب مخصوص شکار به زیبایی چنین آورده است:

(معلقه، بیت ۵۹)

لَهُ أَيُّطَلَاظِبِي، وَ سَاقًا نَعَامِيَّةٍ وَ إِرْخَاءَ سِرْحَانِي، وَ تَقْرِبُ تَنْقُلِ
کفلش به کفل آهو، ساقهایش به ساق شتر مرغ، و گریزش به گریز گرگ و
جهیدنش به جهیدن روباه می ماند.

در وصف شتر و جست و خیز او از "گره" و "خروس" و "گراز" هم یاد شده
است، چنانکه اوس بن حجر (جاحظ، الحيوان، ج ۷، ص ۲۷۷) می گوید:

كَأَنَّ هِرًّا جَنِيْبًا عِنْدَ مَغْرَضِهَا وَ النَّفَّ دِيكٌ بَرَجْلَيْهَا وَ خِنْزِيرٌ

گویی گره ای به پوزه اش در آویخته، یا گراز و خروسی به پروپایش پیچیده است.
در شعر جاهلی از "کفتار" و "کرکس" و "عقاب" و "لاشخور" و "کلاغ" که نعش
مردگان را می خورند بسیار سخن رفته است (الحيوان، ج ۷، ص ۲۱). همچنان که به "کبک"
و "سوسمار" و انواع "موش" و "خرگوش" و "غوک" و "بزکوهی" اشاراتی دارند (همان،
ج ۷، ص ۳۵) و "مارهای" گوناگون را هم وصف کرده اند. عنتره (همان، ج ۴، ص ۳۰۸) در بیان
درگیریش با یکی از دشمنان، خود را به "أفعی" تشبیه کرده و در وصف أفعی
می گوید:

رَقُودٌ صُحَيَّاتٍ كَأَنَّ لِسَانَهُ إِذَا سَمِعَ الْأَجْرَاسَ مِكْحَالُ أَرْمَدَا

آن شب بیدار روز خواب که چون خش خشی احساس کند، زبانش را مانند میل
سرمه بیرون می اندازد.

همان طور که "دد" و "دام" و خزندگان" را توصیف کرده اند، از "پرندگان" هم یاد
شده است و مکرر از وصف اسب به "عقاب" گریز می زنند (همان، ج ۶، ص ۳۳۹) به

بعد). از "کلاغ" هم که طلایه دوری است به شثامت نام برده شده، عنتره (همان، ج ۳، ص ۴۴۲) می‌گوید:

ظَعَنَ الَّذِينَ فَرَّاقَهُمْ أَتَوَّقِعُ وَ جَرَى بَيْنَهُمُ الْعُرَابُ الْأَبْقِعُ
حَرِيقَ الْجَنَاحِ كَأَنَّ لِحْيَيْ رَأْسِهِ جَلَمَانِ بِالْأَخْبَارِ هَشُّ مُوَلِّعُ
إِنَّ الَّذِينَ نَعَبْتَ لِي بِفَرَّاقِهِمْ هُمْ أَشْهَرُوا لَيْلَى التَّمَامِ، فَأَوْجَعُوا

آنانکه فراقشان انتظار می‌رفت کوچ کردند و در لحظه جدایی کلاغ پیش عبور کرد.

با پر و بال ریخته، گویی که منقارش مقراض را می‌ماند که با اخبار کوبنده درد آورد ما را از هم جدا می‌ساخت.

ای کلاغ! آن کسانی که هجرشان را فریاد می‌زدی، شب طولانی را به تمامی بیدار و بیتاب بودند.

همچنین از "مرغ ریگخوار" (قطا) و "ملخ" و "گنجشک" و "مورچه" و "عنکبوت" و نیز "کبوتر" و نوای شوق انگیزش یاد می‌شود. جاحظ، در کتاب "الحيوان" اشعار و سخنانی را که در این باره بر زبان آورده‌اند به تفصیل یاد کرده است (همان، ج ۵، ص ۵۷۳) توصیف بیابانها با گرمای کشنده یا سرمای گزنده و سرسبزی و شادابی زمین بعد از بارش باران نیز توجه جاحظ را به خود جلب کرده و نمونه‌هایی آورده است (المفضليات، قصیده ش ۵۷ و ۱۲۰). در معلقه امری القیس وصفی طولانی از برخاستن سیل در سرزمین بنی اسد نزدیک تیماء آمده است که در جای خود از آن سخن خواهد رفت.

خشکسالی هم مانند سبز سالی و فراوانی آب و گیاه و تر و تازگی شاخ و برگ مورد توصیف قرار گرفته، همچنین بادیه‌های درشتناک با جن و پریهایش و شبهای ترسناکش، و تقریباً چیزی نمانده است که شاعر جاهلی به وصف نکشیده باشد. چوپان و چراگاه، سلاح و آوردگاه و آلات موسیقی و بزمگاه، هر یک به وصف آمده‌اند (المفضليات، قصیده، ش ۲۶).

البته آنچه گذشت با هم و در کنار هم در قصیده‌های بلند آمده است و حکمت و نصیحت و تأملاتی از تجارب زندگی هم در لابلای آن یادآوری گشته است. اما این موضوعات نسبت به طبیعت و جلوه‌های آن بسیار اندک است. چنانکه در معلقه لبیدین الأبرص (معلقه، بیت ۱۶) به چنین بیتی برمی‌خوریم. (أبو الفرج، شیوه‌های نقد ادبی، ص ۱۰۷)

وَكُلُّ ذِي غَيْبِهِ يَوُوبُ و غَائِبِ الْمَوْتِ لَا يَوُوبُ

هر غائب از نظری بازگشتنی است، جز مرده که بر نمی‌گردد.

و یا در شعر علقمه بن عَبَّده (المفضلیات، قصیده ۱۱۹)، یا عدی بن رعاء غَسَّانی (الاصعیات، قصیده ۱) به مضامینی حکمت‌آمیز و اندرزگونه برمی‌خوریم.

معانی شعر چه آنجا که بیان احساسات است و چه آنجا که طبیعت پیرامون را تصویر می‌کنند دور از ذهن و اغراق آمیز نیست، شاعر جاهلی با گزافه و مبالغه آشنا نیست و از حدود اعتدال بیرون نمی‌رود. او در صدد آن نبوده که اراده خود را بر احساسات و اشیاء تحمیل نماید و با امانت به ضبط و نقل صور حقیقی آن مبادرت ورزیده است. از این جهت شعر جاهلی سند معتبری است برای کسی که بخواهد زندگانی و محیط شاعر جاهلی را با ریگزارها و دره‌ها و تپه‌ها و چراگاه‌ها و دد و دام و مور و ملخ و مرغ و مارش بشناسد. او در توصیف حیوان تصرفات خودسرانه نکرده و آب و رنگ خیال بر آن نکشیده تا حائل حقیقت گردد. می‌توان این واقع نگاری را در توصیف جنگ بین قبایل از زبان شاعران ملاحظه کرد که هرگاه شکست خورده‌اند، یا پشت به میدان کرده و گریخته‌اند، به شکست و فرار قوم خود اعتراف دارند (المفضلیات، قصیده ۳۲). از همین جاست که حقیقت را واژگونه نمی‌کنند و مقاصد و روابط آن را تغییر نمی‌دهند، بلکه تسلیم واقعیتند. حاصل سخن آنکه اشعار جاهلی در کل دارای این صفت‌اند و اگر ندرتاً در بیتی مبالغه دارند بسیار غریب است.

بتگر خیال

تصاویری که شاعر جاهلی می‌سازد و تخیلی که در ذهن می‌پروراند، از دنیای حسی پیرامونش سرچشمه می‌گیرد، و به سبب همین حسی‌گری است که در توصیف چیزی به دقت در اجزایش پرداخته و به تفصیل سخن می‌گوید. چنانکه گویی می‌خواهد شیء را با همهٔ دقایقش به شعر خود منتقل سازد. شاعر در اینجا به مانند پیکر تراش است، شعر نمی‌گوید، تمثال می‌سازد.

چنان گمان می‌رود که روحیهٔ واقع‌بینی، به اندیشهٔ شاعران جاهلی خصلتی تحقیقی و اثبات‌گرایانه بخشیده است. گفته‌هایشان عادتاً مستند به حقیقت است، بی‌هیچ دروغ‌اندوگی یا ناخالصی. و از اینجا است که مضامین محدودی دارند، در نهایت روشنی، به طوری که از خیلی جهات ثابت و تغییر ناپذیر به نظر می‌آید. معانی شعریشان در اشیاء بر مضامین واحدی دور می‌زند و روی معانی مشخصی توافق شده است که شاعران از آن به چپ یا راست منحرف نمی‌شوند. آنچه طرفه دربارهٔ ناقه می‌گوید، همان است که دیگری می‌گوید. و آنجا که امری القیس بر دیاریار می‌گرید همچنان است که دیگر شاعران سروده‌اند (شرقی‌ضیف، تاریخ‌الادب العربی، ج ۱، ص ۲۲۱).

نکتهٔ دیگر اینکه شاعران جاهلی حسیات را به طور ایستا عرضه نمی‌کنند تا ملال‌آور شود، بلکه در آن حرکت می‌پراکنند و حیات می‌دمند. بدون شک این ناشی از زندگی پرجنب و جوش آنان است که سکون و قرار نمی‌شناخت. چرا که همیشه به دنبال آب و گیاه در کوچ بودند. چنانکه طرفه (معلقه، بیت ۱۲) در معلقه خود ناقه‌اش را چنین توصیف می‌کند:

أمونٍ، کألواحِ الإِیرانِ نَصائِها
علی لاحبٍ، کأنَّه ظهْرُ بُرْجِدٍ

ناقه‌ام را که هیچ‌گاه نمی‌لغزد، و استخوانهایش به تخته‌های تابوب می‌ماند، بازتازانه‌ام تهییج می‌کنم و به راهی آشکار که مانند ردایی مخطط است می‌رانم. راه را به ردای منقش و مخططی تشبیه کرده که هم زیبایی دارد و هم جلوه و هم

شکوه و به توصیف شترش با شیفتگی ادامه می‌دهد، و همه خصوصیاتش را ضبط و ثبت می‌کند. گویی که می‌خواهد تندبسی از آن بسازد، یا آنچنان تصویری از آن در ذهن اعرابی شیفته ناقه‌اش بسازد که دلخواه و دلپسند اوست.

عاشق حیران

شاعر جاهلی به "ایستادن" و "گریستن" بر آثار دیار یار اکتفا نکرده، غالباً از "سفر" و "همسفرانش" یاد می‌کند که همراه ایل و تبار به دنبال چراگاه جدیدی از اینجا به آنجا در حرکت است و چشم شاعر به دنبال او نگران، و این نقل و انتقال مستمر و مرسوم را به صورت بدیعی ثبت و ضبط می‌کند.

این حرکت دائمی در زندگی عرب یعنی "بی‌ثباتی" و "ناآرامی" در نتیجه عدم توقف نگاه روی یک چیز، و همین از علل مهمی است که مضامین شعرشان گذرا و شتابناک است. شاعر روی یک مضمون درنگ نمی‌کند، بلکه تقریباً آن را لمس نکرده به مضمون دیگری می‌پردازد. زندگی‌اش بی‌ثبات است و ناآرام، مضامینش هم همچنین. با شتابزدگی از مضمونی به مضمونی منتقل می‌گردد.

هر چند که در آغاز احساس می‌گردد شعر جاهلی از منطق و ترتیب عقلی خالی است و در بسیاری از قصاید جاهلی وحدت تألیف دیده نمی‌شود و گرایش شاعر به استقلال فردی سبب شده که هر بیتی از قصیده‌اش واحد مستقلی باشد و همین امر موجب شده که در تحلیل ناتوان باشد و غالباً معلول را به جای علت بگیرد. اما باید اذعان نمود که شعر جاهلی بیشتر مولود فطرت و بداهت است و از حیث معانی و خیال و عاطفه، فطرت بر آن غلبه دارد، و موضوعاتی را که او برمی‌گزیند مولود زندگی و احوال طبیعی و اجتماعی اوست. بنابراین نباید از شاعران جاهلی همان انتظار را داشت که از شاعران دوران پس از او داریم، زیرا در دوره‌های بعد به علت غنای فرهنگی بستر مناسبی برای شاعر و الگوی شعری جدید پیش آمد و افق دید او گسترش یافت و دست شاعر را در برگرفتن سوژه‌های تازه و معانی جدید باز

گذارد و در نتیجه مضامین شعری و حتی قالبهای آن تغییر یافت. بر این اساس، شعر جاهلی را باید در عصر جاهلیان و بر اساس معیارهای موجود و الگوهای شعری متناسب با ادب و اجتماع آن دوران سنجید. اینگونه بررسی، ما را به نوعی از وحدت تألیف و تناسب معانی رایج، که انعکاسی از نحوه زندگی و روابط آنان با محیط اطرافشان می‌باشد، و شاعر به آن تمسک می‌جوید تا زبان گویای قومش و پیام‌رسان آن باشد، خواهد رساند و همین امر بیانگر نوعی از نظم معمول و متداول در آن عصر خواهد بود.

صورتگر بادیه

اینک پس از این مقال اصل مطلب به تفصیل بیان می‌گردد:

اگر شعر را تصویر طبیعت بدانیم و شاعر را نقاش یا صورتگر آن، می‌توان گفت امری‌القیس (الاعانی، ج ۹، ص ۹۳) در ادب عربی از لحاظ انس با طبیعت و تصویرگری آن، اگر نگوییم بی‌نظیر لااقل کم‌نظیر است. او نه تنها به انواع مختلفی از مظاهر طبیعت توجه دارد و جلوه‌های آن را به زیبایی هر چه تمامتر به توصیف می‌آورد، بلکه طبیعت را در اشکال گوناگون احساس می‌کند، و این اصالت تجربه و ارتباط مستقیم با طبیعت سبب شده است که به شناخت و کشف زیبایی‌های آن نائل آید و آن همه را در آینه شعر به تصویر آورد. از آثار برجای مانده از محبوب سفر کرده و باقیمانده خیمه و خرگاه او در ریگستانهای تفتیده، خاکستر اجاقهای مخروبه، پشکلهای آهوان سپید، شتران تیزرو و اسبان تیزتک گرفته تا بوته‌های مغیلان، گل و گیاه، رایحه عطراگین قرنفل، نفعمه‌سرای مرغان، غزالان سپیداندام، بزهای کوهی و امثال آن.

علاوه بر این، باید گفت شعر خوب باید با طبیعت به معنی گسترده آن در ارتباط باشد. شعر امری‌القیس از لحاظ حسی و تنوع بیان مظاهر آن در محیط زندگی خود، نمونه بارز پیوستگی و ارتباط با طبیعت است؛ چنانچه گویی او نفس شتران،

عرق ریختن اسبان، و زمزمهٔ آهوان و غزالان را از یک سو و صدای کجاوه‌ها و وسایل بارشده بر شتران را از دل و جان حس می‌کند، و نیز جست و خیز درندگان و سکوت و سنگینی بیابان را پس از ریزش باران و جاری شدن سیل و ویرانی‌هایی را که با خود به همراه دارد و ته نشین شدن خار و خاشاک حاصل از آن را کاملاً از نزدیک احساس می‌کند، ولی هیچ‌گاه از آن نمی‌گریزد و به جایی پناه نمی‌برد. بلکه آن را بخشی از زندگی خود می‌داند که در گریز از آن چاره‌ای نیست. او وقتی چنین صحنه‌هایی را می‌بیند نه تنها نمی‌گریزد و در جستجوی پناهگاهی نیست، بلکه تلاش می‌کند در برابر منظرهای پیش آمده تابلوهای بدیع بیافریند. چون شاعر شخصاً طبیعت و مظاهر و رویدادهای آن را با تمام وجود احساس کرده و همراه آن نفس کشیده است. آنچه که در تخیل بسیط و بیان حسی او می‌گذرد و در شعر او آمده است از آن تجربیات شخصی اوست و از هر گونه تقلید از دیگران به دور است.

بیان شاعر از طبیعت حسی است. اما نه آنگونه که از شادابی و طراوات و پویایی به دور باشد. او در تبیین آن چنان مهارتی از خود نشان می‌دهد که حتی جزئیات صحنه‌های پیش آمده را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌دارد و تسلسل پدیده‌های اتفاق افتاده را هم گم نمی‌کند. حتی گاه صحنه‌های جذاب و بدیع از طبیعت محسوس پیش چشمان ما فرا می‌دارد، به گونه‌ای که گاه دیده از شمردن زیبایی فراهم آمده برای شاعر عاجز می‌ماند. آنجا که شعر او به طبیعت می‌گراید، تصویر گویایی از زندگی در آوارگی و جابجا شدن شاعر از مکانی به مکانی و انس گرفتن او با خودش در بیابانها پدیدار می‌گردد، یا آنگاه که بر پشت اسب می‌نشیند و به سرعت برق، سگان تیزپا پیشاپیش او دوانند، همچون صاعقه به گلهٔ گورخران می‌تازد. در روزی ابری که در غرش رعد و درخشش آذرخش، باران فرو می‌ریزد، از کوهها بالا می‌رود و به دشتهای فرود می‌آید و از سیلها می‌گذرد. آنگاه همهٔ این حوادث را هنرمندانه در شعرش به تصویر می‌آورد.

فیلیپ سیدنی، در رساله معروف خود "دفاع از شعر" نوشته است: "هیچ هنری نیست که به انسان ارزانی شده باشد و در آن آثار طبیعت هدف اساسی بشر نباشد. بدون این هدف امکان ندارد هنرها به وجود آیند، زیرا بر آن بسیار اتکا دارند، تا آنجا که به منزله نمایشگران و عرضه‌دارندگان چیزی هستند که طبیعت در برابرشان قرار می‌دهد" (دیوید دیجز، شیوه‌های نقد ادبی، ص ۱۰۷). وی سپس می‌افزاید: "فقط شاعر است که به قوه ابداع خود سرفراز است و در عمل طبیعت دیگری را ایجاد می‌کند که در آن اشیا یا بهتر از آن است که طبیعت عرضه داشته است و یا کاملاً بدیع است، به صورتی که هرگز نظیر آن در طبیعت نبوده است" (همان، ص ۱۰۷).

شاید بتوان گفت شعر امری القیس در موارد ابداعی مصداق چنین مناظری است، و اشیای عادی هر چند ساده و بی مقدار هم که باشند، چون به تصویرشان می‌پردازد، اعجاب انگیز می‌شوند و بیش از وجود خارجیشان نظر و توجه را به خود جلب می‌نمایند. او با خلق تصویرهای تازه اما محسوس و عینی ما را به دقت و ریزینی در توصیف پدیده‌های طبیعی می‌کشانند. مثلاً در توصیف اسب خود همه حرکات و سکانات او را چنین ترسیم می‌کند (معلقه، بیت ۶۹ و ۷۰).

وَرَحْنَا، يَكَادُ الطَّرْفُ يَقْضُرُ دُونَهُ، مَتَى مَا تَرَقَّ الْعَيْنُ فِيهِ تَسَهَّلِ
فَبَاتَ، عَلَيْهِ سَرْجُهُ و لَجَائُهُ، وَ بَاتَ بَعِينِي قَائِمًا، غَيْرَ مُرْسَلِي

شبانگاه برگشتیم، دیده از شمردن آن همه زیبایی عاجز بود، هرگاه چشم به کتف و یالش می‌نگریست، هوس دیدن سم و ساقش را می‌کرد. (یعنی در زیبایی کلام بود)

او همچنان بازمین و لگام در جلوی چشمم ایستاده بود، و به چراگاه رها نشد. (یعنی با وجود آن همه جنب و جوش و دویدن باز آماده خدمت به کار بود)
امرئ القیس طبیعت را آنگونه که هست توصیف می‌کند و شعر او از مفاهیم فراسوی طبیعت به دور است. به عبارت دیگر او با طبیعت محض و بیرونی سروکار دارد. زیرا وی شاعر جاهلی است و از اندیشه متعالی به دور. او "در پی تغییر جهان

یا فراگذشتن از آن یا ساختن عالمی دیگر نیست. تنها می‌خواهد با واقعیت به گفتگو درآید و آن را توصیف کند. چیزهای پیرامون را به خاطر خود آنها و به خاطر آنچه باز می‌نماید دوست دارد، و هر چیزی را در جایی می‌نشانند که مایه شادی و بهره‌مندی شود. نمی‌کوشد تا در واقعیت بیش از آنچه هست ببیند، تنها می‌کوشد تا واقعیت را با هر چه در آن هست ببیند، بدینسان، همه چیز در تابلوی صحرا ارزش و معنای خود را پیدا می‌کند از آهوان گرفته تا کوه، و از ستاره تا آثار دیار یار. او در برابر طبیعت معصوم است، درست بسان آفتاب که در جهان بر همه چیز بی‌دریغ می‌تابد و میان خُرد و کلان فرق نمی‌گذارد" (آدونیس، پیش درآمدی بر شعر عربی، ص ۲۱). جلوه‌های طبیعی که در شعر امری‌القیس دیده می‌شود در حقیقت انعکاسی از روحیه خود اوست، و شور و نشاط جوانی و عشق به زندگی و لذایذ آن.

توصیف شاعر از طبیعت گاه پیرامون طبیعت زنده و متحرک است، چون گاو وحشی، گورخر، سگ شکاری، شتر مرغ و غیره، بویژه اسب و شتر که جای وسیعی در توصیف او اشغال کرده‌اند و گاه پیرامون طبیعت بی‌جان و خاموش است، چون شب، باران، برق و غیره (معلقه، ابیت ۴۸-۴۴).

امری‌القیس در معلقه از ظواهر طبیعی فراتر نمی‌رود و به التذاذ از زیبایی بسنده می‌کند، هر چند که در مواردی اندک شعر حکمی نیز دارد. زیرا او با فراتر از محیط بادیه بیگانه است و اندیشه و شعر در عصر او از بادیه شروع و به بادیه منتهی می‌شود، و دیگر آنکه احساس و عاطفه شاعر حاکی از قریحه خوب شعری اوست. در مورد ویژگیهای توصیف امری‌القیس، دکتر سید نوفل می‌گوید: "قوام تصویر او بر چند پایه است: یکی عشق به طبیعت که از آن مواد و رنگها را می‌گیرد، دیگری صداقت، پس از اغراق و مبالغه خالی است. سه دیگر بساطت، که سخن او را از تکلف و تصنع در الفاظ و معانی مصون می‌دارد. و چهارم ایجاز، یعنی در توصیف او حشو و زوائد نیست. و پنجم دقت، یعنی توصیف او از تخیلاتی که مصداق در خارج نداشته باشند عاری است. پس خیال شاعر خیالی است واقعی و استوار بر

مبنای حقیقت و بر مناظر مألوف و مأنوس. او یک یا دو خط می‌کشد و تصویر چنان می‌نماید که گوئی به حد کمال است، با همه جزئیات و تفصیل آن (سید نوفل، شعرا لطیفة فی الأدب العربی، ص ۲۸). به عبارت دیگر، اشاره‌ای که می‌کند از تفصیل رساتر است (معلقه، بیت ۵۳).

وَ قَدْ أُغْتِدِي، وَالطَّيْرُ فِي وُكُنَاتِهَا بِمُنْجَرِدٍ قَيْدِ الْأَوَائِدِ هَيْكَلِ
صبحگاهان آنگاه که پرندگان در آشیانه خویش غنوده‌اند، سورا بر اسب تیز (و کم مو) و وحشی شکارم، به صید می‌روم.

بادیه پیمای صبور

از آنجا که امری‌القیس شاعر جاهلی است و اغلب ایام عمر خود را در صحرا گذرانده است و برای مسافرت‌های دور و نزدیک در بیابانهای گرم و سوزان جزیره، شتر بهترین وسیله مسافرت و اسب بهترین وسیله شکار برای او بوده است، لذا طبیعی می‌نماید که شاعر به توصیف شتر خود پردازد و به آن علاقه خاصی نشان دهد و به مانند معشوقی او را به وصف آورد و در این کار به چنان موفقیتی دست یابد که دیگران به مقام او نرسند و صحنه‌های جنگ و گریز، نشاط و هیجان، چالاک‌ی و سرعت اسبش را به گونه‌ای بیان نماید که اعجاب دیگران را برانگیزد و حیات با تمام جنبش و حرکتش احساس شود (همان، بیت ۵۴-۵۸).

مِكْرًا، مِفْرًا، مُقْبِلًا، مُدْبِرًا، مَعًا كَجَلْمُودٍ صَخْرٍ حَطَّةُ السَّيْلِ مِنْ عِلِّ
عَلَى الدَّبْلِ، جَبَّاشٍ، كَأَنَّ اهْتِزَامَهُ، إِذَا جَاشَ فِيهِ حَمِيَّهُ، غَلَى مِرْجَلِ،
مِسْحًا، إِذَا مَا السَّابِحَاتُ، عَلَى الْوَتَى، أَثْرَنَ الْغَبَارَ بِالْكَدِيدِ الْمُرَكَّلِ،
يُنْزِلُ الْغَلَامَ الْخَفَّ عَنْ صَهْوَاتِهِ، وَيُلَوِي بِأَثْوَابِ الْعَنِيفِ الْمُثْقَلِ،
دَرِيرًا كَحُذْرُوفِ الْوَلِيدِ، أَمْرَةً، تَتَابِعُ كَفْمِيهِ بِحَيْطٍ مُوَصَّلِ

اسبم در یک لحظه پیش می‌تاخت، پس می‌نشست، روی می‌آورد، پشت

می‌کرد، و در این حال به صخره‌ای بزرگ می‌ماند که سیل آن را از فراز به نشیب پرتاب کند.

اسب لاغر میان من هنگام دویدن آنقدر نشاط می‌گیرد که شکستن شیهه‌اش در گلو، گویی صدای جوشش آب دیگ است.

چون اسبان دیگر از تکاپو در مانند و از فرط خستگی خاک برانگیزند، بادپای تیزتک من چون شناگر چالاک بیابان را زیر سم در می‌نوردد.

کودک چست و چالاک را چون بر آن نشیند از پشت بلغزاند، و چون مردی ستبر اندام سوارش شود؛ چنان تاخت آرد که جامه از تنش به درکند.

رهنوردی که در شتاب و سبکی به بادریسه (فریره) ماند، به وقتی که کودکی ریسمان دراز و تافته‌اش را پی در پی با دو دست بکشد.

جای شگفتی نیست که امری‌القیس به وصف طبیعت پردازد، زیرا او علیرغم شاهزادگی در دامن صحرا پرورش یافته و با آن زیسته است. قوت روزانه‌اش را از آن می‌گیرد، هر چند که طبیعت خشن، درشت و کم عطاست. ادونیس می‌گوید: "او تنها زمین را دارد. وفاداری خود را نثار زمین می‌کند و گوش بر فرمان ضرباهنگ آن می‌سپارد. وفاداری به زمین، پای نهادن به عرصه تلاش و تکاپوست. از یکسو شهسواری و قهرمانی را می‌طلبد و از سوی دیگر برون‌گرایی را وگرنه چگونه می‌توان راز جهان خارج را فهمید و مهار آن را فراچنگ آورد. در اینجا، جهان خارج صحراست و بس. و صحرا دشمنخوست. هیچ نمی‌دهد، و آنگهی، مهد تغییر و ناپایداریست. از اینرو برای فهم شعر جاهلی پیش از هر چیز باید به "مکان" توجه داشت (ادونیس، پیش درآمدی بر شعر عربی، ص ۱۴). با توجه به اینکه در صحرا چشمه‌های جوشان و پرآب زیاد نیست تا زمین از آن سیراب گردد و خیر و برکت از دامن آن برخیزد، جاهلیان در کوچ و سفرهای صحرائی خود با تشنگی و کم‌آبی روبرو می‌گشتند. لذا امید آنها در به دست آوردن آب به باران بسته بود. فصل بارش هم، در صحرا کوتاه است، اما بهار زود می‌آید. چنانکه ابن دُرَیْد می‌گوید: "فما

لَيْثَاءَ الْأَعَشْرَاءِ حَتَّى رَأَيْتُهُ رَوْضَةً تَنْدَى، (هنوز ده روزی در آنجا نمانده بودیم که گویی آن صحرا به باغی سرسبز و باطراوت تبدیل گشت) هر چند که زمانی دشمنی‌ها ریشه‌دار می‌گردید و جنگ میان قبایل مختلف در می‌گرفت، اولین اقدام از بین بردن چشمه‌ها و چراگاهها بود. (بطرس البستانی، أدباء العرب فی الجاهلیة و صدر الاسلام، ص ۶۹)

بهار در نظر اهل بادیه، منشأ روزی بود و زندگی بدوی به شتر و زندگی شتر به چراگاه وابسته بود. بدین جهت در شعر جاهلی اوصاف زیادی برای بهار ذکر شده است که همگی این اوصاف ناظر بر حیات مادی آنها بود، به انگیزه دستیابی به آسایش و دوری از سختی، نه ناظر بر حیات روحانی آنها.

نیاز بادیه به اشک آسمان، برای فصل باران جایگاه و شأن ویژه‌ای در شعر جاهلی فراهم آورده است، در اواخر تابستان وقتی که بدوی گیاهان را پژمرده و برکه‌ها و چراگاهها را خشک می‌دید اندوهگین می‌گشت، و طبیعت با بیداری مداوم خود و گرمای کشنده‌اش او را ملول و محزون می‌کرد، و هرگاه بارش باران قطع می‌شد ترس از قحطی و خشکسالی و بی‌حاصلی او را فرا می‌گرفت، از زندگی یکنواخت دل آزرده می‌گشت، و چون بی‌رحمی و قساوت طبیعت را می‌دید اندوه به او روی می‌آورد. اما در این حال در برابر مقدرات طبیعت تسلیم می‌شد و به تغییر و تحول آسمان دل می‌بست تا بارانی ببارد و گشایشی حاصل آید، و گاه ابر آسمان را فرا می‌گرفت و برق می‌زد او شادمان می‌گشت و در این پدیده تازه منتظر بارش باران می‌ماند. چنانکه می‌بینیم إمريء القیس بین ضارج و العذیب می‌نشیند و با خوشحالی به رعد و برق آسمان و سیل جاری شده از کوههای اطراف می‌نگرد که چگونه با شتاب از کوه جاری می‌گردد و صحرا را به خود می‌گیرد و درختهای ستر را از جای می‌کند و جانوران را از بین می‌برد و کشتزارها را ویران و نخلها را می‌شکند و در این حال مرغان به نشاط می‌آیند و درندگان گل آلود به این سو و آن سو می‌روند. (معلقه، بیت ۸۲-۷۱)

أَصَاحَ تَرَى بَرَقًا أُرِيكَ وَ مِيضَهُ
يُضِيءُ سَنَاهُ، أَوْ مَصَابِيحُ رَاهِبٍ،
فَعَدْتُ لَهُ وَ صُحْبَتِي، بَيْنَ ضَارِجٍ
عَلَى قَطْنٍ، بِالسَّيْمِ أَيْمَنُ صَوْبِهِ،
فَأُصْحَى يَسُحُّ الْمَاءَ حَوْلَ كُنْتِفَةٍ،
وَ مَرَّ عَلَى الْقَنَانِ مِنْ نَفْيَانِهِ،
وَ تَيْمَاءٍ لَمْ يَتْرُكْ بِهَا جِدْعَ نَخْلَةٍ،
كَأَنَّ تَبِيرًا، فِي عَرَانِينَ وَ بِلِهِ،
كَأَنَّ ذُرَى رَأْسِ الْمُجِيمِرِ، غُدْوَةٌ،
وَ أَلْقَى بِصَحْرَاءِ الْعَبِيطِ بُعَاعَهُ:
كَأَنَّ مَكَائِيَ الْجَوَاءِ غُدْيَةً،
كَأَنَّ السَّبَاعَ فِيهِ، غَرْقَى، عَشِيَّةً

ای دوست من! آیا برقی که درخشش آن بمانند دستهای برقدار، میان ابرهای متراکم مَدَوَّر به تو نشان می دهد می بینی؟

پرتو و درخشش آن برق چون چراغ راهبان است که هر بار بر فتیله های آن روغن افزایند.

با همراهمانیم میان ضارج و عُدَّيب نشسته بودیم و چشم به آن ابر دور که منتظر بارشش بودیم، دوختیم.

جانب راستش بر بالای کوه قَطْن بود و جانب دیگرش بر کوه های سَتَار و يَذْبَل خیمه زده بود.

به باریدن سیل آسا بر اطراف کُنْتِفَه آغاز کرد، و درختان تناور کَنْهَبَل را از جای کندو بر زمین انداخت.

قطرات پراکنده باران بر کوه قَنَان رسید، و بزهای نر سفید دست را از گوشه و کنار کوه پایین راند.

آنگاه باران و سیل به قریه تیماء رسید و نخلها را از جای کند و عمارتها را ویران ساخت، جز آنها که از سنگ سخت و گچ بنا نهاده شده بود. گوئی کوه ثبیر در آغاز ریزش باران، چون مردم بزرگوار جامه‌ای راه راه بر تن کرده بود.

قله کوه مُجیمِر در چاشتگاه بر اثر سیل و ره آورد آن به دوک پشم ریزی می ماند. آن ابر، بار بر صحرای غَبیط فرو نهاد، (بر آن گل و گیاه رویاند) چون بازرگانان یمنی که کالاهای رنگارنگ خویش در نظر خریداران گشایند. بامدادان پرندگان آن دشت چنان به نشاط نغمه سرودند که گویی به شراب ناب و خالصترین آن صبحی زده اند.

و درندگان فرو رفته در سیل این باران (از بعد از ظهر تا بامداد) چون ریشه پیازهای دشتی گل آلود این سو و آن سو بر جای ماندند.

تحمل سرما بر بدوی سخت تر است تا گرمای سوزان صحرا، زیرا او به گرما عادت کرده است، چنانکه فقیران به لباسهای پاره تن خود عادت ورزیده اند. مسافرانی که شب را در دل صحرا می گذرانند سرما را نحس می دانند و گاهی مجبور می شوند که در شدت سرما کمانهای خود را بشکنند و با آن آتش روشن کنند و خود را در حرارتش گرم کنند. (شنفری، لامیه العرب، ابیات ۵۵ و ۵۴)

وَلَيْلَةَ نَحْسٍ، يَصْطَلِي الْقَوْسَ رُؤُهَا
وَأَقْطَعَهُ اللَّاتِي بِهَا يَتَنَبَّلُ،
دَعَسْتُ عَلَى غَطِيشٍ، وَبَغِيشٍ، وَصُحْبَتِي

سُعَارٌ، وَإِرْزِيرٌ، وَوَجْرٌ، وَأَفْكَلٌ.

چه بسا شبهای سرد نحسی که کماندار، کمان و تیرش را در آتش می افکند تا خود را با آن گرم کند،

من در میان تاریکی و باران به راه می افتادم و گرسنگی شدید و سرما و ترس و لرز مرا همراهی می کردند.

شاعر صحرا را با سردی و گرمایش، برق و بارانش، باده‌ها و گل‌هایش، کوه‌ها و دشت‌ها و ریگستان‌هایش توصیف می‌کند و حیوانات و پرندگان آن را به تصویر می‌کشد و اماکنی را که از آنها می‌گذرد، آثار باقیمانده‌اش را به توصیف می‌آورد. شب طولانی را با هراس و وحشت آن توصیف می‌کند، به آسمان می‌نگرد تا سپیده دم فرا رسد و از پایداری شب که غم و اندوه او را طولانی می‌نماید دل آزرده می‌گردد. (معلقه، ابیات ۴۸-۴۴)

و لیلِ کَموجِ البَحرِ أَرخَى سُدوْلَهُ
فَقَلْتُ لَهُ، لَمَّا تَمَطَّى بِصُلْبِهِ،
أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ، أَلَا انجَلِي
فَيَا لَكَ مِنْ لَيْلٍ، كَأَنَّ نُجُومَهُ
كَأَنَّ الثُّرَيَّا عُلَّقَتْ فِي مَصَامِيهَا
عَلَى، بِأَنْوَاعِ الْهُمُومِ، لِيَبْتَلِي
وَ أَرْدَفَ أَعْجَازًا، وَ نَاءً بِكَلِّكَلٍ:
بِصُبحٍ وَ مَا الْإِصْبَاحُ مِنْكَ بِأَمْثَلٍ!
بِكَلِّ مُغَارِ الْفَتْلِ شُدَّتْ بِيَذْبُلٍ!
بَأَمْرَاسٍ كَتَّانٍ إِلَى صُمِّ جَنْدَلٍ

چه بسا شب‌هایی، چون امواج دریا سهمگین، که دامن قیرگون خود را پر از انواع غم و اندوه بر سرم فرو کشید، تا مرا بیازماید. و هنگامی که درازیش از حد بگذشت، و آغاز و انجامش را فاصله‌ای بزرگ پدید آمد فریاد زدم:

هان! ای شب طولانی دریاچه‌های بامدادی را بگشای، اگر چه (برای من) پرتو بامداد خوشتر از تیرگی شامگاه نیست.

عجب شبی هستی! گویی اخترانش را با ریسمان‌های تافته بر صخره‌های کوه یذبُل بسته‌اند.

گویی ستاره‌ثریا در قرارگاه خود با ریسمان‌های کتان از صخره‌های سخت آویخته بود.

در این ابیات خواننده با قطعه فنی زیبایی رو به رو می‌شود و از شکوه بیان، زیبایی صورتگری، ظرافت تعبیر و قوت تأثیر به اندیشه فرو می‌رود و شگفتی او را می‌گیرد و حیرت بر او حاکم می‌شود. (یوسف بن سلیمان، أشعار الشعراء الستة الجاهلین، ص ۲۴)

شاعری برتر از اقران:

شعر امری‌القیس آینه زندگی و تاریخ قوم اوست. شاید بتوان گفت که شعر و امری‌القیس، با هم یکی گشته‌اند و از هم گسسته نمی‌شوند. او همچنان که به زن محبت می‌ورزد، به طبیعت و مظاهر آن نیز عشق می‌ورزد. زندگی او در نوع خودش منحصر بفرد است. و زندگی نیز در مذاق او منحصر بفرد است. او طبیعت و زن را دو پدیده همانند می‌داند. اگر عشق شاعر به طبیعت نبود، ذائقه خود را از آن سیراب نمی‌کرد، و همچنین اگر قدرت آن را نداشت نمی‌توانست بین طبیعت و زن ارتباط برقرار سازد و احساسش را سیراب نماید.

ارزش امری‌القیس در راهی است که برای شاعران جاهلی بعد از خود ترسیم کرده است. زیرا او سبکی در شعر وصف بنا نهاد که دیگران آن را پسندیدند و بر آن شیوه شعر سرودند: ایستادن، گریستن و گریاندن بر آثار دیار یار، توصیف شب و اسب و شکار و باران و سیل، شکوه از روزگار و... اینها همگی موضوعاتی است که شاید بیشتر از او نیز سروده بودند، اما او بود که با انواع هنرآفرینی نظم واقعی بدان بخشید. چنانکه قدماً عموماً بر پیشاهنگی او متفقند. ابن سلام می‌گوید:

امرّی‌القیس ابداعگر و پیشاهنگ مضامینی است که عرب آن را پسندیده و پیروی کرد. از آن جمله است ایستادن و ایستاندن رفیقان و گریستن بر آثار دیار یار و تشبیه زن به آهو و بیض خدر، تشبیه اسب به عقاب، تعبیر عالی از اسب به "قیدالاولاد" و جدا کردن تغزل از مقصد شعر. بعلاوه باید دانست بین شاعران هم طبقه خود بهترین تشبیه‌آفرین است.

خصوصیت برجسته تشبیهات امری‌القیس آن است که از واقعیت حسی سرچشمه می‌گیرد، مثلاً اسب را به باد فرة کودکان، و سنگ عبیرسا و سنگی بزرگ که از فراز کوه بغلتد، تشبیه می‌نماید، و نیز سرین اسب را به آهو و ساقش را به شتر مرغ و پوزه اش را به گرگ و جهشش را به روباه مانند می‌کند و پیوسته این احساس را بر می‌انگیزد که می‌خواهد شنونده اش را با تصاویر غریب به شگفتی وادارد. (معلقه،

بیت (۶۴):

كَأَنَّ دِمَاءَ الْهَادِيَاتِ بِنَحْرِهِ عَصَارَةٌ حِنَاءٍ بِشَيْبِ مُرَجَّلِ

خون شکار برگردن اسب گویی سرشتهٔ حناست بر ریشی انبوه.

تشبیهات امری‌القیس دهشت انگیز است. گویی او شعر خالی از تشبیه را شعر نمی‌داند، و لذا هر موضوعی را که در معلقه به آن پرداخته است به زیور تشبیه آراسته و در جزء جزء توصیفها نوآوری کرده است. تشبیهات به طور خستگی ناپذیری موج می‌زند. مثلاً گاوان وحشی را به "دوشیزگان بلند دامان" که دور بتی طواف می‌کنند مانند کرده است: (معلقه، بیت ۶۴):

فَعَنَّ لَنَا سِرُّبٌ كَأَنَّ نِعَاجَهُ عَذَارَى دَوَّارٍ فِي مَلَأٍ مَدَّيْلِ

در مقابل ما دسته‌ای از گاوان وحشی نمودار شد که مادگانشان، بادهای بلند و انبوه، چون دوشیزگانی بودند که قطیفه‌های بلند بردوش، برگرد آن سنگ مقدس (بت) طواف کنند.

حقیقت آن است که بررسی و تحلیل معلقهٔ امری‌القیس جدای از معلقات دیگر یک سنت ادبی است، زیرا دورنمایی کلی از خصوصیات روزگار و محیط اجتماعی شاعر، و ویژگیهای فنی و معنوی حاکم بر شعر جاهلی را در آن می‌یابیم. (محمد رضا مروه، امرئ‌القیس الملك الضلیل، ص ۱۲۵) و یا "این معلقه که یکی از مشهورترین قصاید عربی در گذشته و حاضر است به تنهایی کافی است که نبوغ شعری برجسته‌ای را به ما ارائه دهد و بسیاری از خصوصیات زندگی جاهلی را از جنبه‌های مختلف تاریخی و جغرافیایی و بشری روشن گرداند. (محمد حمود، دیوان امرئ‌القیس، ص ۴)

نتیجه:

در پایان سخنی گزاف نگفته‌ایم اگر امری‌القیس را پدر شعر عربی بدانیم، چه از لحاظ توصیفاتی که به آن پرداخته، و چه از لحاظ توانایی شعریش و باز دور نرفته‌ایم اگر بگوییم او طی قرن‌ها در اندیشهٔ تشبیه و وصف، الهام بخش شاعران عرب بوده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- معلقه طرفة.
- ۲- المفضليات، ۱۹۸۸ م.
- ۳- جاحظ، الحيوان.
- ۳- پطرس البستاني، أدباء العرب في الجاهلية و صدر الاسلام.
- ۴- أبو الفرج، شيوه های نقد ادبی.
- ۵- الاصمعيات.
- ۶- شوقي ضيف، تاريخ الادب العربي.
- ۷- الاغانى.
- ۸- سيد نوفل، شعرا لطبيعة في الأدب العربي.
- ۹- شنفرى، لامية العرب.
- ۱۰- يوسف بن سليمان، أشعار الشعراء الستة الجاهلين.
- ۱۱- محمدرضا مروثه، امرئ القيس الملك الضليل.
- ۱۲- محمد حمود، ديوان امرئ القيس.